

داستان

# جوزا

میان بعدی انسان

نویسنده: آتنا کاظمی

www.ketab.ir

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

یک دختر  
در یک اتاق کوچک  
در یک خانواده ی کوچک  
در یک شهر کوچک  
یک دنیا خلق می کند.  
تورا جایی می برد که هرگز خودش ندیده!  
دیده ی تورا به جهانی باز می کند که هرگز بخشی از آن  
نبوده!  
اینجاست که می گویند:  
"انسان بخشی از خداست"

«تقدیم به تمام خدایان جهان»

سرشناسه : کاظمی، آتنا، ۱۳۷۸-

عنوان و نام پدیدآور : جوزا : میان بعدی انسان/ آتنا کاظمی.

مشخصات نشر : گفتمان اندیشه معاصر، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری : ۲۲۸ ص؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۶۹۱-۰۴-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

عنوان دیگر : میان بعدی انسان.

موضوع : داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

-- Persian fiction ۲۰th century

رده بندی کنگره : PIR۸۳۵۸

رده بندی دیویی : ۶۲/۳۸۵

شماره کتابشناسی ملی : ۸۷۰۸۵۶۹

9 786222 569104



9 786222 569104



www.ketab.ir

۰۹۱۲۲۵۱۳۲۲۸

[gofteman@hotmai.com](mailto:gofteman@hotmai.com)

جوزا(میان بعدی انسان)

داستان

آتنا کاظمی

ناشر:گفتمان اندیشه معاصر

صفحه آرا: اندیشه دیگر طرح جلد: آتنا کاظمی

شمارگان: ۵۰۰ شابک: ۹-۰۴-۵۶۹۱-۶۲۲-۹۷۸

چاپ اول ۱۴۰۲ قیمت: ۱۸۰۰۰۰ تومان

## اولین روز کالج

### کالج عجیب

Romeo & Juliet....

این آهنگ... اینجا خیلی آشناست اما چطور ممکن است؟ اینجا شبیه باغ گلهاست؛ اما آنقدر گل های بزرگی دارد که احساس می کنم کیک آلیس را در سرزمین عجایب خورده ام و در یک باغ گل، گیر افتاده ام... اما این آهنگ... به دور و برم نگاه کردم... آنجاست! او همان پسری است که در این باغ گل، پیانو می زند. باید بگویم او نابغه ی موسیقی است؛ با آن تیشرت سفید در میان نور خورشید و گل های غول پیکر... آه خدایا خیلی دوستش دارم! سعی می کنم ببینمش، حس می کنم می شناسمش! سعی می کنم ببینمش...

بابا: بهار! پاشو بابایی! امروز اولین روز کالج. تو که دوست نداری دیر برسی!

بهار: اه! آخه چرا دقیقا همون موقع که داشتم صورتشو می دیدم صدام می کنند؟ آخه چرا چرا چرا؟ بیشتر از هزار بار این خواب رو

دیدم؛ جالبه هیچ وقت اون پسر رو نمی بینم، اما همیشه به نظرم  
آشناست ولی هر موقع می خوام بفهمم اون کیه، چیزی به یادم  
نمیاد... خب بی خیال! خواب ها معمولا پایه و اساس ندارند... حداقل  
فکر کنم.

من بهارم ! امروز اولین روز من در (کالج اسکاتلند) است؛ من  
خیلی استرس دارم و واقعا نمی دانم قرار است چه اتفاقی بیوفتد.  
من به تازگی وارد یک فرهنگ جدید شده ام و با خیلی از رفتارها  
و عادت های اطرافم آشنا نیستم؛ حتا نمی دانستم چی باید  
بپوشم! (یک شلوار جین آبی تیره با یک بلوز مسی رنگ که یکم  
آستین پفی بود، پوشیدم.) الان جلوی در ایستاده ام و دارم به  
سردر کالج نگاه می کنم؛ با آنکه قدمت دارد ولی بسیار خیره  
کننده و شگفت انگیز است. اگر کسی من را به قرن بیستم برده.  
اطرافم را خیل دانشجویان دربر گرفته. می توانم شور و هیجان را  
در چشمان و رفتارشان ببینم. یک یک وارد می شوند و هر لحظه  
به اضطراب من افزوده می شود. یعنی می توانم اینجا دوستی پیدا  
کنم؟!

بابا: بهار! نمی خوای بری تو؟

بهار: چرا چرا!! الان می رم. فقط... باشه، بعدا می بینمت بابایی!

بابا: خداحافظ عزیزم! بعد از دانشگاه میام دنبالت.

بهار: خداحافظ.

- وای نه... بابا واقعا رفت؟ صدایم را صاف می کنم و قیافه  
ی آدم های قوی و شاد را می گیرم؛ با یک لبخند زوری!  
روی تابلوی کنارِ در، نام رشته ها و کلاس ها را می بینم؛  
اینجا نوشته شده: "سال اول موسیقی کلاس ۱۱۰"

(بهار در حال پیدا کردن کلاس سال اول موسیقی)

بهار: خب... اینم از کلاس من...

داخل شدم؛ چند نفر نشسته بودند، هنوز همه ی صندلی ها پر  
نشده بود. دختری با موی بلوند، کنارم نشست؛ چشم هایش آبی  
و بزرگ بود، لبخند زیبایی داشت، شلوار جین آبی با یک لباس  
آستین کوتاه راه راه سفید و سیاه پوشیده بود؛ به من نگاه کرد و  
گفت: سلام من بتی!

بهار: سلام منم بهارم. از آشنایت خیلی خوش وقتم

بتی: اهل اینجا نیستی مگه نه؟ اسمتو تا حالا نشنیده بودم!

بهار: درسته، اهل اینجا نیستم. من ایرانی هستم و مهاجر!

بتی: وای چه باحال، ایران چه شکلیه؟

بهار: همه جور زیبایی داره، معروفه به سرزمین چهار فصل.

بتی: چقدر خوب! پس از جای قشنگی اومدی

بهار: همینطوره، زمان زیادی نیست... راستی اینجا یکم عجیب

غریب نیست؟ چرا برای دانشگاه یه جای قدیمی رو انتخاب

کردند؟

بتی: اینجا از قدیم همیشه محل درس خواندن بوده. الان هم یه  
کالج معروف نمونه ست و استاد های فوق العاده ای داره. ضمناً به  
نظرم اینکه یه جورایی وسط جنگله خیلی باحاله. این چیزارو  
نمی دونستی؟

بهار: خب نه. فقط شنیده بودم همین! مدارک و سوابقم رو ارسال  
کردم و پذیرش گرفتم.

بتی: خب پس نشون می ده خیلی با استعدادی.  
گرم حرف زدن بودیم که متوجه پیچ پیچ دانشجویان ش

www.ketab.ir